گفت‌وگو با احمد نادری، عضو هیات علمی دانشگاه تهران و مترجم کتاب «علوم اجتماعی نیندیشیدنی»

پیشنهاد والرشتاین انحلال پارادایم‌های علوم انسانیِ موجود است

- والرشتاین می‌گوید پارادایم‌های قرن نوزدهمی را رها کنید
- ممکن است آرای والرشتاین در خدمت سرمایه‌داری یا در خیانت به سرمایه‌داری قرار بگیرد

عباس وحید سراجی /فرهیختگان

محمدمحسن راحمی
روزنامه‌نگار

امانوئل والرشتاین، نظریه‌پرداز معروف روابط بین‌الملل روز آخر مهر ۸۳ اگوست (۹ شهریور ۹۸) در ۸۹ سالگی درگذشت. والرشتاین جامعه‌شناس و از بزرگ‌ترین متفکران سوسیالیست قرن ۲۱ و واضح نظریه «نظام جهانی» بود. وی در نیویورک متولد شد و تمام تحصیلات خود را در دانشگاه کلمبیا طی کرد و استاد دانشگاه بیل آمریکا بود. والرشتاین در ۱۳۹۳ نیز سفری به ایران داشت به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، نظریه والرشتاین بهتر از دیدگاه «نوسازی» و «وابستگی» می‌تواند «توسعه اقتصادی» و «نیمه توسعه‌یافتگی» را در کشورهای نیمه‌پیرامونی و پیرامونی ساختار اقتصاد جهانی سرمایه‌داری توضیح دهد. والرشتاین نقش تام و تمام برای دولت‌های قائل نبود و مبارزه طبقاتی را در اندیشه‌هایش نادیده می‌گرفت. به اعتقاد وی جهان هرگز نمی‌تواند استوار بر برابری طلبی باشد، ولی می‌توان جهانی را سازماندهی کرد که جهشش برابری‌طلبی باشد. با وجود تاثیرگذاری غیرقابل انکار نظریات والرشتاین، وی منتقدان سرشاری نیز داشته است. نئولیبرال‌ها، محافظه‌کاران و برخی تاریخ‌دانان از منتقدان او هستند. برخی دیگر نیز معتقدند والرشتاین ابعاد فرهنگی نظام جهانی مدرن را در نظریات خود نادیده گرفته است.

احمد نادری استادیار مردم‌شناسی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و رئیس کنونی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران است. او در دانشگاه‌های تهران و فراینه برلین تحصیل کرده و دکتری خود را در انسان‌شناسی سیاسی از دانشگاه فراینه برلین دریافت کرده است. پژوهش‌های او مباحث نظری و کاربردی انسان‌شناسی سیاسی، روابط بین‌الملل، انسان‌شناسی غرب آسیا و شمال آفریقا، مطالعات جوامع مسلمان و ژئوکالچر و ژئوپلیتیک را در بر می‌گیرد. وی از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۲ مدیریت خانه نشریات وزارت علوم؛ از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۳ ریاست جهاد دانشگاهی واحد تهران و از سال ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۸ مدیریت گروه مردم‌شناسی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران را برعهده داشته است.

در گفت‌وگو با دکتر احمد نادری، عضو هیات‌علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و مترجم کتابی از والرشتاین با عنوان «علوم اجتماعی نیندیشیدنی»، به بررسی آرا، مبانی نظری و میراث والرشتاین پرداخته‌ایم که از نظر می‌گذرانید.

///

«اسطوره بنیادین مدرن» که والرشتاین بر آن تاکید دارد، چیست و چگونه متولد شده است؟

بحث‌هایی که من می‌کنم عمدتا دیدگاه‌های والرشتاین، منتها با تفسیر من خواهد بود. بحثی که والرشتاین در تبارشناسی علوم مدرن دارد، به خلق مفهومی به نام «اسطوره بنیادین مدرن» می‌رسد. او معتقد است همان‌طور که در بالا به این اسطوره، پایه‌پرتری شده است. اما چه قرائت‌هایی باعث شده این اسطوره بنیادین خلق شود؟ این مطلب نیاز به یک مقدمه تاریخی دارد. والرشتاین خودش را «جامعه‌شناس تاریخ درازمدت» می‌داند. او تاریخ بلندمدت را از مکتب آنال و برودل وام می‌گیرد و معتقد است در دوره‌های مختلف تاریخی، نظام‌هایی در جهان حکمفرما بوده‌اند. او در این تقسیم‌بندی به سه نوع نظام اشاره می‌کند و تاریخ بلندمدت دنیا را در این سه مرحله می‌بیند؛ «نظام‌های کوچک»، «امپراتوری» و «نظام جهانی». با نظام‌های کوچک خیلی کاری نداریم. در مورد نظام‌های امپراتوری چون ماتحن‌تر هستند، بیشتر صحبت می‌کنم تا برسیم به نظام جهانی مدرن و بعد توضیح اسطوره بنیادین مدرن. به عقیده والرشتاین نظام‌های امپراتوری نظام‌هایی است که در آنها یک «واحد سیاسی یکپارچه» می‌بینیم که در آن اقتصادهای مختلف وجود دارد. اقتصادهایی که لزوما به هم ربطی ندارند و جدای از هم هستند. البته در ذیل همین واحد سیاسی یکپارچه با هم در تبادلند اما هویت مستقلی دارند. همه امپراتوری‌هایی که در طول تاریخ سراغ داریم، چون این نظام‌ها طبقه‌بندی می‌شوند؛ از هخامنشیانی که در حوزه ایران بوده‌اند و قبل از آن تا امپراتوری‌هایی مثل عثمانی. اینها واحدهای سیاسی مشترک و واحدهای اقتصادی مجزا دارند. والرشتاین معتقد است در قرن شانزدهم به بعد برای نظام‌های امپراتوری یک رقیب درست می‌شود؛ رقیبی که در حوزه اروپای غربی و شمالی است. والرشتاین اسم این رقیب را «نظام جهانی مدرن» می‌گذارد و بعد با آن نظام سرمایه‌داری مدرن اطلاق می‌کند. او معتقد است در امپراتوری‌های قدیم واحد سیاسی یکپارچه با نظام اقتصادی مختلف داشتیم اما در نظام جهانی مدرن، یک نظام اقتصادی یکپارچه با نظام‌های سیاسی متفاوت داریم. خود او به این مقوله، نظام بین‌المللی یا در جهانی نظام بین‌المللی می‌گوید. والرشتاین می‌گوید برای کارآمدن دولت‌های ملی و دولت‌ها هم مرحله‌ای از تکمیل همین پروسه «نظام جهانی مدرن» است که در آن می‌بینیم یک‌سری واحدهای سیاسی -اصطلاحا- مجزا و مستقل داریم که با مرزهای دولت-ملت مشخص می‌شوند. همه این کشورهایی که می‌بینیم مستقلند و مرزهای مشخص و مستقل دارند. والرشتاین معتقد است اینها به یک مثل عثمانی، اتحاد و واحد نیستند. در واقع تفاوت نظام‌های امپراتوری و جهانی در اینجا مشخص می‌شود. او می‌گوید از قرن شانزدهم این نظام خود را تشکیل داد، مطمئن‌ندی کرد و به شکل‌دهی رسید و آهسته‌آهسته در موج‌های مختلف، خودش را به کل دنیا فراگیری کرد. او معتقد است -از نظر من به درستی هم معتقد است- که تقریبا کل دنیا عرصه این نظام اقتصادی جهانی است؛ جغابی کمتر و جغابی بیشتر. کشورها با انقلاب اسلامی ایران سعی کردیک مقدار متفاوت باشند منتها در دهه ۷۰ و بعد از جنگ، کسانی بودند که عملا اقتصاد ایران را در ذیل همان اقتصاد جهانی بردند. الان هم داریم می‌بینیم این دولتی که وجود دارد تالی تلوهمان دولت بعد از جنگ با همان رویکردهای وابسته به اقتصاد جهانی است. والرشتاین معتقد است در حال حاضر کل دنیا عرصه این اقتصاد جهانی است و [این] نظام در سیری تکمیلی خودش را در همه نقاط جهان فراگیری کرده است. ایشان معتقد است این پروسه آهسته‌آهسته به قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم رسید، یعنی زمانی که در اروپا انقلاب‌ها در حال وقوع بود. در قرون هجدهم و نوزدهم به یک اعتبار، سه و به یک اعتبار دو انقلاب در اروپا حادث شد و به همین دلیل آن را عصر انقلاب‌ها می‌گویند. در این عصر، یک تیپ انقلاب سیاسی-اجتماعی از یک دور در فرانسه (۱۷۸۹) و از سوی دیگر یک تیپ انقلاب دیگر که انقلاب فناورانه یا تکنیکال یا همان انقلاب صنعتی بود در انگلیس (۱۷۸۶) اتفاق افتاد. در عصر انقلاب‌ها، این دو انقلاب اتفاق افتاد و تغییراتی در صحنه جهانی به وجود آمد، یعنی نظام جهانی از یک‌سو خودش را با این انقلاب‌ها وفق داد و از سوی دیگر البته خودش هم در ایجاد این انقلاب‌ها یا مدیریت کند. به باور والرشتاین، نظام جهانی برای مدیریت این تغییرات و به تعبیر او، عادی کردن آنها، دست به ابداعاتی زد. این ابداعات در سه حوزه است؛ یکی از آنها «ایدئولوژی‌ها» ست که والرشتاین سه نوع ایدئولوژی را نام می‌برد؛ ایدئولوژی محافظه‌کاری، ایدئولوژی کمونیستی یا مارکسیستی و ایدئولوژی لیبرال. دومین نهادی که سرمایه‌داری مدرن خلق می‌کند تا بتواند این تغییرات را مدیریت کند، «جنبش‌های اجتماعی» است. سومین نهادی که نظام جهانی مدرن خلق می‌کند هم «علوم» است. زایش اسطوره مدرن نیز از همینجا آغاز می‌شود. این مقدمه را گفتیم که به بحث اسطوره مدرن برسیم. بحث ایدئولوژی‌ها و بحث جنبش‌ها مفصل است که در حال حاضر به آن نمی‌پردازیم ولی درخصوص بحث علوم که بحث خیلی مهمی است- والرشتاین معتقد است علوم نظام معرفتی و معنایی این نظام مدرن را از آن زمان شکل داده‌اند و مستمر در حال بازتولید آن هستند. او معتقد است سرمایه‌داری مدرن برای ساخت خودش، یعنی شناخت جوامع غربی، سه علم را خلق می‌کند و برای شناخت جوامع اصطلاحا «دیگری» یا غیرغربی هم دو علم را خلق کرده است. در تقسیم‌بندی اول در مورد جوامع غربی، از سه حوزه علم، یکی مربوط به حوزه عمومی اعمال قدرت است که علم «سیاست» است. در حوزه نیمه‌عمومی یا نیمه‌خصوصی تولید، علم «اقتصاد» خلق می‌شود و در حوزه خصوصی هم علم «روان» پیدا می‌کند. این سه با یک روش‌شناسی پوزیتیویستی بونیورسال ماموریت Good Boy را در اختیارشان قرار می‌دهند که در دگرگونی‌ها برسند. به تعبیر والرشتاین، همه اینها، با کمک علوم خودش را نهادینه کرده و جا انداخته است و این علوم هستند که این اسطوره مدرن را به لحاظ زبان‌شناختی آفریده‌اند و آن را تقویت و تثبیت کرده‌اند و الان یک پیش‌فرض مسلم در ذهن تمام دنیاست. همین الان که در قرن بیست‌ویکم هستیم، این اسطوره به‌رغم ورود بحث‌های پست‌مدرن به آنها، هنوز از دهه ۷۰ و ۸۰ قرن بیستم، در اذهان عمومی همه مردم دنیا هم حک شده است؛ هم در ذهن غربی‌های اصطلاحا توسعه‌یافته و هم در ذهن ملیی که کمتر توسعه‌یافته‌اند؛ یعنی که این مورد نقد والرشتاین هم هست.

از نظر شما تصویری که والرشتاین از نظام بین‌المللی برای ما می‌سازد، چقدر با «سرمایه‌داری واقعا موجود» تطابق دارد؟

تطابق‌های زیادی وجود دارد و بحث‌های والرشتاین بحث‌های در خلئی نیست، اگرچه برای اینکه بتواند کانسپت (concept) خودش را خلق و آن را تثبیت کند، شاید نوعی از بازنمایی‌های خیلی بزرگ را از واقعیت‌ها ارائه بدهد ولی بی‌ربط به واقعیت نیست. همین مفهومی که خلق کرده است و همین سیری که ایشان دارد توضیح می‌دهد، به نظر من ارائه بسیار واقعی است و ثانیا در حال حاضر هم در کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته موجود است.

منظور شما همان نئوری مرکز-پیرامون است؟

بله. به تعبیر والرشتاین، نظام جهانی مدرن یک «مرکز»، یک حوزه «نیمه‌پیرامونی» و یک حوزه «پیرامونی» دارد که درواقع در فلشی از حوزه پیرامونی به نیمه‌پیرامونی حرکت صورت می‌گیرد. در نظریه نیمه‌پیرامونی و پیرامونی، در استعمار حوزه مرکز است و در حال حاضر هم داریم این را مشاهده می‌کنیم. رویکرد استعماری هم به لحاظ اقتصادی، هم به لحاظ ذهنی و ادراکی و هم به لحاظ اجتماعی و فرهنگی وجود دارد. این روند، «از پیرامون به مرکز» که از نیمه‌پیرامون عبور می‌کند، در حال حاضر وجود دارد. همین الان کشورهای نیمه‌پیرامونی و پیرامونی -نه همه مردم‌شان، برخی از آنها- دولت‌مردان آنها به‌جد معتقدند که ما باید همان راه غرب را بپوییم. چرا راه دور برویم؟ نمونه آن هم، کشور خودمان است. اتفاقی که بعد از جنگ و در دوره سازندگی افتاد، این بود که ورود به اقتصاد جهانی توسط رئیس دولت سازندگی کلید خورد. وی معتقد بود ما راه پیشرفتی نداریم مگر اینکه همان راه غرب را طی کنیم و برای این مهم باید در حاشیه غرب تعریف شویم. تمام صحبتش همین بود. وی عملا کشور ایران بعد از جنگ را در حاشیه نهادها و نظام‌های جهانی تعریف کرد. واقعا طرز و تراژدی روزگار را هم در همینجاست که این کشور ۱۰ سال قبل از آن انقلاب کرده بود تا دقیقا از آن ساختار فاصله بگیرد. اگر قرار بود ما وارد نظام جهانی شویم، شاه به بهتر کشور را در حوزه آمریکا برده بود. شاه کشور را به یک کشور نیمه‌پیرامون تبدیل کرده بود و ما یک کشور نیمه‌پیرامون شده بودیم. تازه بعد از ۱۰ سال آقای رفسنجانی معتقد بود که ما به پیرامون برویم؛ یعنی یک پله سقوط! جریان لیبرال و نئولیبرالی که در ایران در دولت بعد از جنگ مستقر شد، که عمده کارگزاران آن فارغ‌التحصیلان مکاتب غربی اعم از آمریکایی و انگلیسی بودند و در آنجا درس خوانده بودند و وارد کشور شده بودند، همین راه و روش را تعریف کردند.

می‌بینیم که بعد از آن دهه این موج آغاز شد. دولتی هم که در سال ۱۳۹۲ روی کار آمد، اساسا با همان رویکردهای دولت سازندگی، معتقد است که ما راهی جز پیوستن به حوزه پیرامونی غرب نداریم و این یک واقعیت است. توسعه‌یافتگی در واژگان تک‌تک مشاوران و معاونان آقای رئیس‌جمهور مطرح می‌شود هم همین است. مشاور و معاونی که می‌آید و می‌گوید ما توان تولید نداریم و نمی‌توانیم به غرب برسیم و فقط در تولید آبگوشت بزباش در دنیا مطرح هستیم. حتی مواردی که از خود رئیس‌جمهور شنیده‌ایم، همه آنها تقدیس و ستایش غرب و اصطلاحا همین «توسعه‌یافتگی» است. پس این concept والرشتاین در کشور ما وجود و در کشورهای دیگر دنیا از جمله کشورهای منطقه ما، همه درگیر این concept هستند. کشورهای شرق آسیا هم به‌رغم توسعه‌یافتگی بیشتر (مثل مالزی) هم همین concept را دارند. خود کشورهای غربی هم که من به آنها مرتبا رفت و آمد دارم، همین نگاه را دارند که ما توسعه‌یافته‌ایم و اینها هم یک مشت عقب‌افتاده هستند که دارند به جایی می‌رسند. بحثی که والرشتاین دارد و بحث درستی هم هست، این است که نظام دانشی خلق شده توسط سرمایه‌داری مدرن، این اسطوره را در ذهن تمام مردم دنیا نهادینه کرده است. کجاست که دانشگاه وجود نداشته باشد؟ و کجاست که دانشگاه غربی نباشد؟ تقریبا در هیچ جای دنیا! همین نظام دانشگاه و همین دیسیپلین -که والرشتاین دارد به درستی پایه و ریشه آن را می‌زند- سبب شده است که ذهن همه ما استعماری به بار بیاید و تحت تاثیر نظام استعماری مدرن باشد.

برای «اسطوره‌زدایی» از اسطوره مدرن، والرشتاین چه طرحی را در کتاب «علوم اجتماعی نیندیشیدنی» پیش می‌برد و چه راهی در پیش می‌نهد؟ چه تاثیری از نیچه، فوکو و مارکس پذیرفته است؟

من در مقدمه‌ای که بر ترجمه کتاب نوشته‌ام، گفته‌ام که والرشتاین از فوکو متاثر است ولی در کتاب هیچ ارجاعی به فوکو نیست. نام نیچه را هم در کتاب نمی‌بینید. منتها پروژه والرشتاین پروژه‌ای است که فوکو و نیچه به طریق دیگری داشتند آن را دنبال می‌کردند. بحثی که نیچه دارد این است که در «تبارشناسی اخلاق» یا «اراده معطوف به قدرت» و بقیه کتاب‌هایی که دارد، این است که چیزی به‌صورت ازلی وجود نداشته است و همه امور تاریخی هستند. البته این نوعی از نسبیت گرایی است که نیچه آن را در قرن نوزدهم مطرح کرد. این نوعی از epistemé و معرفت را به‌وجود آورد که توسط برخی از متفکران بعدی به‌صورت روشمندتر دنبال شد. فوکو این پروژه را به‌صورت ویژه دنبال کرد و بحثش همین است که امور تاریخی است. ولی فوکو می‌آید و با همان تفکر نیچه‌ای، توجهش را بر یک سری از نهادها متمرکز می‌کند. البته نیچه اخلاق را و برخی concept‌های مشابه را مورد توجه قرار می‌دهد، اما تمرکز فوکو روی نهادهایی مثل نهاد قدرت، علم و دانش، تیمارستان، بیمارستان و زندان است. فوکو تاریخ این نهادها را با همان روش‌شناسی که نیچه پیشنهاد می‌دهد، بررسی می‌کند و در یک سیر تاریخی نشان می‌دهد اینها «برساخته» هستند. درواقع نشان می‌دهد مدرنیته چگونه به یک انسان می‌گوید تو دیوانه‌ای و متناسب با آن تیمارستان را خلق می‌کند و می‌گوید تو باید در جایی به اسم تیمارستان بستری شوی. فوکو معتقد است این برچسبی است که مدرنیته می‌زند. درمورد زندان هم همین است؛ اینکه نظام‌های مجازاتی و تنبیهی در طول تاریخ، به‌خصوص تاریخ مدرن، چگونه ساخته و آفریده شده‌اند. والرشتاین تکمیل پروژه نیچه و فوکو در ریشه‌شناسی علوم انسانی است. او دقیقا یک ارجاع تاریخی می‌دهد و می‌گوید ببینید که این علوم توسط قدرت سرمایه‌داری مدرن برساخته شده و این تا هزمونی سرمایه‌داری مدرن اینها پیدا می‌کند. این منظر، من معتقد هستم والرشتاین به‌دشت تحت تاثیر فوکو و نیچه قرار دارد [گرچه] به‌نظرم والرشتاین را باید بیشتر متمایل به نیچه بدانیم. اما از مارکس هم استفاده‌ای می‌کند. والرشتاین شالوده اصلی افکار والرشتاین است، اما او یک خوانش دو جدید؛ از مارکس دارد نه یک خوانش کلاسیک که متفکران ارتدوکسی مارکسیستی مانند لنین و امثالهم ارائه داده‌اند و کاملا ارتدوکسی و راست‌اندیشانه به مارکس نگاه می‌کردند. به این معنا که آن آموزه‌های مارکس را، تمام و کمال قبول داشتند و سعی می‌کردند در دوره خودشان آنها را به‌صورت مفصل، پیاده‌سازی کنند. به یک معنا والرشتاین در حوزه «چپ جدید» قرار می‌گیرد و به معنای دیگر، والرشتاین ارتدوکس هست، به این دلیل که مثل اوروی اقتصاد دست می‌گذارد و آن را زیربنا قرار می‌دهد. تمایز چپ جدید از چپ کلاسیک این است که چپ جدید فرهنگ را زیربنا و اقتصاد را روبنا قرار می‌دهد یا فرهنگ را در کنار اقتصاد در زیربنا قرار می‌دهد و درخصوص آن صحبت می‌کند. والرشتاین همچنان که چپ جدید هست، چپ ارتدوکس هم هست. به این معنا خیلی فرهنگ و موضوعیت قرار نمی‌دهد و باز به اقتصاد بازمی‌گردد. لذا تمام concept‌سازی‌های والرشتاین تحت تاثیر خوانشی است که از مارکس دارد. او چپ و مارکسیست متاثر است.

اما استفاده‌ای که از مکتب آنال و به‌طور خاص بروردل می‌کند، یک استفاده کاملا تاریخی است. مکتب آنال اواخر دهه ۲۰ و اوایل دهه ۳۰ قرن بیستم و به‌طور خاص در سال ۱۹۲۹ توسط دو- سه متفکر مشهور فرانسوی پایه‌گذاری شد. حرف جدید این مکتب در تاریخ‌نگاری و حوزه تاریخ‌نگاری اجتماعی این بود که بیست تاریخ‌نگاری و وقایع‌نگاری کرونولوژیکی که تا الان اماده پیدا کرده‌ایم را از اینجا دوباره است، ناقص است و ما باید به سمتی برویم که تاریخ اجتماعی را با فرآیندهای مشخص‌تر و خلق دوره‌های تاریخی ببینیم نه این وقایع‌نگاری‌ها -اینکه امروز این اتفاق افتاد، فردا این اتفاق می‌افتد و... تاریخ‌ها نیز باید به دوره‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت، بلندمدت و خیلی بلندمدت، با به‌قول بروردل تاریخ ساختاری، تقسیم‌بندی شود. طبق ادعای مکتب آنال، اینجاست که تاریخ اجتماعی بنا می‌شد که تحلیل اجتماعی هم درون تاریخ اتفاق می‌افتد. بنابراین علم‌تاریخ همان علم اجتماعی است و به‌نوعی امتزاج

> نظام دانشی خلق شده توسط سرمایه‌داری مدرن، اسطوره سرمایه‌داری مدرن را در ذهن تمام مردم دنیا نهادینه کرده است. کجاست که دانشگاه وجود نداشته باشد؟ و کجاست که دانشگاه غربی نباشد؟ تقریبا در هیچ جای دنیا! همین نظام دانشگاه و همین دیسیپلین -که والرشتاین دارد به درستی پایه و ریشه آن را می‌زند- سبب شده است که ذهن همه ما استعماری به بار بیاید و تحت تاثیر نظام استعماری مدرن باشد

ادامه از صفحه ۱۴

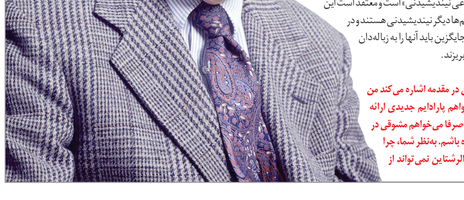

عنوان: **علوم اجتماعی نیندیشیدنی**
نویسنده: **امانوئل والرشتاین**
مترجم: **احمد نادری**
ناشر: **ترجمان علوم انسانی**
قیمت: **۲۷ هزار تومان**

سیستم‌سرمایه‌داری- که فروپاشی‌اند- ندارد. والرشتاین اگرچه در حوزه سیاسی طرح خاصی نداره، اما در حوزه معرفتی، در حوزه شناختی و در حوزه علمی، طرح جایگزین پیشنهاد می‌کند. طرح جایگزین معرفتی و علمی والرشتاین این است که می‌گوید ما باید این حوزه‌هایی که مدرنیته و سرمایه‌داری مدرن در علوم از هم جدا کرده است را دوباره به‌هم پیوند دهیم. می‌گوید سرمایه‌داری مدرن حوزه سیاست، حوزه اقتصاد و حوزه فرهنگ-جامعه را از هم جدا کرد و آن را برای مطالعه به دیسیپلین‌ها سپرد. بعد از آن علم‌هم لطف کرد و بین رشته‌ای‌ها و چندرشته‌ای‌ها را هم در کنار تکرشته‌ای‌ها قرار گذارد. ولی والرشتاین همچنان این سه حوزه را در جامعه مدرن جدا می‌ندارد چون مدرنیته و نظام جهانی مدرن، آن را در همان اصطلاح به خوانشه است. والرشتاین معتقد است ما باید این فاصله‌ها را بشکنیم؛ فاصله بین چپ‌ها و اقتصاد، سیاست و فرهنگ-جامعه، رابشکنیم و این سه را با هم ترکیب کنیم و در یک بستر تاریخی آن را مورد مطالعه قرار دهیم. در اینجا طرح جایگزین او این می‌شود که رشته‌های فعلی و دیسیپلین‌های کنونی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، روانشناسی، تاریخ و جغرافیای فعلی و انسان‌شناسی موجود منحل شده و همه اینها در یک دیالکتیکی ذیل علم اجتماعی تاریخی یا علوم اجتماعی تاریخی جمع شوند و در بستری از تاریخ این علم مورد توجه و مطالعه قرار گیرد. طرح جایگزین او در حوزه علمی این است، ولی در حوزه سیاسی نمی‌تواند طرح شفافی ارائه دهد. والرشتاین در حوزه علمی معتقد است باید اسطوره قرن نوزدهمی ساخته شده توسط علوم را شکست و به اصطلاح می‌گوید به پارادایم‌های قرن نوزدهمی نیندیشید. اسم کتاب هم unthinking social science یعنی «علوم اجتماعی نیندیشیدنی» است و معتقد است این پارادایم‌ها دیگر نیندیشیدنی هستند و در طرح جایگزین باید آنها را به زباله‌دان تاریخ بریزند.

ایشان در مقدمه اشاره می‌کند من نمی‌خواهم پارادایم جدیدی ارائه دهم و صرفا می‌خواهم مشوقی در این راه باشم. به نظرتان شما، چرا خود والرشتاین نمی‌تواند از این موارد در یک جلوتر برود؟

در یک سیر تاریخی از قرون هجدهم و نوزدهم به بعد، در ارتباط و تماس با قدرت، این پارادایم مدرن در تک‌تک انسان‌ها نهادینه شده است. والرشتاین هم از این قاعده مستثنی نیست و اسیر آنهاست هر چند به آنها دید انتقادی دارد. ایشان می‌گوید من فقط می‌خواهم سرآغاز بحثی باشم که این بحث هم به‌نوعی بحثی منعطفانه است چراکه ایشان معتقد است بحران در سیستم آغاز شده است و من دارم درخصوص آن بحران صحبت می‌کنم. نمی‌گوید ما باید در سیستم بحران ایجاد کنیم چراکه اساسا سیستم آنقدر قدرتمند است که شخصی مثل والرشتاین نمی‌تواند در آن بحران ایجاد کند و به یک معنا، منعطفانه صحبت می‌کند. می‌گوید بحران در سیستم آغاز شده است و من آن را شرح می‌دهم. منتها همان‌طور که گفتم در طرح جایگزین در حوزه نظر، به انحلال پارادایم‌ها می‌رسد، ولی نمی‌تواند آن را به‌خوبی منقح کند. چون علم اجتماعی تاریخی چیزی است که نمی‌دانیم چیست و والرشتاین صرفا می‌گوید علوم را منحل کنیم. به یک معنا هم زمان آن نرسیده است چون ممکن است ۱۰۰ سال دیگر، ۲۰۰ سال دیگر طول بکشد تا این بحران این سیستم را فروبپاشد؛ منتها افول آغاز شده است. برای همین هم هست که والرشتاین را یکی از آغازگران بحث افول آمریکا می‌دانند. ایشان معتقد است افول آمریکا آغاز شده و بحث بحثی کاملا درست است.

فرمودید ایشان همچنان خودش دارد در همان پارادایم علوم انسانی موجود از قبیل نیچه، فوکو و مارکس تفکر می‌کند و اینها همه ابزارهایی هستند که دارد برای نقد از آن استفاده می‌کند. از این طرف هم سیستم دچار بحران شده و اگر به نظر والرشتاین برگردیم، این سیستم نشان داده است که در زمان بحران و در یک بستر تاریخی می‌تواند خودش را با همین علوم انسانی بازسازی کند. به‌نظر می‌رسد در یک دور، بعید هم نیست همین پله‌ای که والرشتاین در آن ایستاده است به بازسازی و تکامل پیدا کردن سیستم سرمایه‌داری منتهی شود.

بحث درستی است و از این منظر هم می‌توان به این موضوع نگاه کرد. ممکن است خود والرشتاین ابزاری برای بازسازی سیستم مدرن باشد. منظورم سیستم اقتصاد جهانی مدرن است که درحال حاضر در بحران است، ممکن است در اثر توجه به والرشتاین و امثال والرشتاین بازسازی شود و همچنان سرپا بایستد. جمله‌ای را مرحوم علی شریعتی درخصوص مارکس دارد که «هیچ کس به اندازه مارکس به سرمایه‌داری خدمت نکرد.» به این سبب که مارکس آمد و درخصوص تمام bugها سرمایه‌داری و تمام خلاءهای آن را مورد بحث قرار داد و درواقع اینها را عیان و عریان کرد. سرمایه‌داری مدرن هم به این فکر افتاد که این خلاءها را بپوشاند. برای همین به سمتی رفت که سرمایه‌داری بازسازی شد. شما اگر concept دولت‌های رفاه را -که بعد از جنگ جهانی دوم مطرح شد- نگاه کنید، بر مبنای همین صحبت‌های متفکرانی بود که از مارکس تاثیر گرفته بودند. سوسیال-دموکراسی که در مارکسیست‌ها مطرح می‌کردند، به‌جای اینکه جنگ جهانی دوم در کشورهای اروپایی سوار بر سیستم سیاسی شد و دقیقا حرف همین بحث‌ها بود تا خلاءهای سرمایه‌داری مدرن پوشش داده شود. بحث دولت رفاه چیست؟ بحث دولت رفاه این است که بعد از دو جنگ جهانی، بسیاردمدار این نشستند و فکر کردند چه شد که دو جنگ جهانی رقم خورد و در جنگ جهانی اول ۱۰ میلیون کشته و در جنگ جهانی دوم ۷۰ میلیون کشته شدند و اینکه چه باید کرد که سومین آن رقم نخورد. این بحث به سمتی رفت که دولت رفاه را آفرید. دولتی که برای اینکه مردمش دچار مشکل نکند و به سمت جنگ نرود، اولیاتی را به‌صورت رایگان در اختیارش قرار می‌دهد. مسکن، آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل عمومی و... که در دولت رفاه موضوعیت دارد. البته دو، سه تای آنها بیشتر است و بعضی از آنها یک مقدار متفاوت‌تر است. اصلا حاشیه‌نشینان شهروندان را سیر کرده‌اند تا از جامعه به سمت جنگ و طغیان نرود و اینها همان بحث‌هایی هست که در سوسیال-دموکراسی یا الهام از مارکس بر سیستم‌های یاسخاتگ‌جهانی دوم سوار شد. این استفاده‌ای در جامعه مدرن از مارکس برد و ممکن هم است که سرمایه‌داری مدرن بتواند همین استفاده را از والرشتاین کند. استدلال شما درست است. برهم‌هم مخالفت‌های والرشتاین، اساسا ایشان دارد در همان پارادایم مدرن فکر می‌کند. از مارکس، برودل، مکتب آنال و فضای مدرن کمک می‌گیرد، هرچند به نتیجه به‌طور خیلی متفاوت برسد، منتها در همین بستر علوم مدرن فکر می‌کند. ممکن است آرای والرشتاین در خدمت سرمایه‌داری قرار بگیرد و ممکن است در خیانت به سرمایه‌داری باشد.

ادامه از صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۳

ولی این عقب‌نشینی درباره ستاره اسکندری برای چیست؟

خانم اسکندری هیچ‌وقت ممنوع‌الفعالیت نبودند.

سر قصه حجاب...

خیر، اصلا ممنوع‌الفعالیت نبودند.

این توقف برای چه بود؟ عقب‌نشینی بود یا امتیازدهی بوده است؟

لزوما خیر، اقتضای کار در شبکه هم بود. نمی‌توانم الان بیان کنم. بعدا از آجمز احساس کردیم آن‌اف کرده و مبنی سریال هم مخاطبی برای شبکه نمی‌آورد.

برای همین تشخیص دادید که فعلا پخش نشود.

بله.

درباره گیله‌وا گفتند می‌خواهند مخصوصا فلان تاریخ پخش کنند که ۱۰۰ سالگی ورود انگلیس بود. همه این ملاحظات به یک‌باره از بین می‌رود؟ باید صبر کنیم ۱۰۱ سالگی حمله فلان کشور شود؟ وقتی برای پخش سریالی این همه استدلال دارید، اینچنین می‌شود که همه نگاه‌ها به این سمت می‌رود چون ستاره اسکندری این‌طور بوده پس سریال پخش نشده ولی فشار بوده است.

فشار اینچنینی هم نبوده است. ترور خاموش هم روی آنتن رفت، کسی چیزی نگفت. واقعا واکنش اینچنینی نداشت. گیله‌وا احتما پخش خواهد شد.

بعد از ستایش؟

به احتمال خیلی زیاد بعد از ستایش است.

اگر بر فرض ۱۵، ۱۰ بازیگر معروف واصلی ما از ایران رفتند، تکلیف محصولات صداوسیما چه می‌شود؟ فهرستی که من آماده کردم ۵۰ سریال و فیلم برنیینده است که در بایگانی خاک می‌خورد. نگاه‌سازمان و حداقل نگاه شبکه ۳ به این فیلم‌ها چیست؟

این را بپذیرید که شما یک نظر در این ماجرا هستید. یک نظر خیلی محترم و کارشناسی است. هزار و یک جور نظر وجود دارد و باید بین اینها تشخیص دهید.

نظر سازمان این است که هزینه رابدهد؟

نظر کلی و قاعده‌ای وجود ندارد. کاملا اقتضایی است، یک جایی به این نتیجه می‌رسند که انجام دهند و جایی دیگر به این نتیجه می‌رسند، انجام ندهند. درباره نرگس با وجود همه این سال‌ها و با اینکه یکی از سریال‌های بعد از انقلاب به‌عنوان لوسیر سریال ۹۰ شبی ملودرام ماست و خیلی بینننده داشت و اتفاقات عجیبی افتاد و بازیگر نقش اول آن فوت کرد، ولی به دلایلی که می‌دانید هیچوقت این سریال بازپخش نشد. گلشیفته فراهانی یک سری سریال دارد که... .

اشک سرما، به نام پدرو... رانمی‌توانید بپخش؟

اینها اقتضایی است. کار شما که معتقد هستید باید برطرف شود تعداد زیادی رسانه وجود دارد که اگر اینها روی آنتن بروند خیلی اعتراض شدید خواهد کرد. چیزی نیست که بتوان درباره آن تصمیم واحدی گرفت و اینها از موضوعاتی است که شاید گذر زمان آن را حل کند.

درباره سرزمین کهن هم شفاف کنید. کنار رفت؟

فقط می‌توانم بگویم امیدوارم که پخش شود.

گاندوی ۲ ساخته می‌شود؟

حتما.

اینکه کارگردان سالاری نباید شکر خوبی است و خیلی دیر زده می‌شود چون نمونه‌های زیادی کارگردان سالاری دیدیم.

مساله‌ای که وجود دارد این است که وقتی سریال‌ی خوب می‌شود، رسانه‌ها فقط کارگردان آن را عامل موفقیت می‌دانند و مدام‌ها او مصاحبه می‌کنند. البته واقعا کارگردان مهم است، ولی فقط بخشی از موفقیت سریال است و آنچه در تلویزیون خیلی مغفول می‌ماند، تهیه‌کننده‌ها و نویسنده‌ها هستند. ما سال‌ها در بازنظام فیلم‌سازی هالیوود صحبت می‌کنیم و درباره نقش مهم تهیه‌کننده‌ها حرف می‌زنیم، اما بازهمن می‌رود که از این تهیه‌کننده‌های مولف در تلویزیون هم داریم. مثلا می‌توان کارنامه مجید مولایی را نگاه کرد و دید این آدم چه کار کرده و چه سیری را طی کرده است و آیا با اینوی عمارت، اتفاقی است یا خیر؟ «چرخ و فلک» اتفاقی است یا خیر؟ ی